

# استادان و نااستادانم

• حبیبه مرتضیٰ نژاد



کتاب «استادان و نااستادانم» اثر **عبدالحسین آذرنگ** که در سال ۱۳۹۰ منتشر شده، تجربه‌های شخصی و دست اول نویسنده‌ای است که با زبانی ساده و بی‌پرده از کسانی سخن می‌گوید که راه می‌گشودند و کسانی که بن‌بست می‌ساختند. به بیان نویسنده، این کتاب برای آن دسته از آموزش‌گران و آموزش‌پذیرانی نوشته شده است که دغدغهٔ آموزاندن و آموختن دارند. وی هدف از نگارش کتاب را نیاز به تجربه‌ای مکتوب از دوران کار و تحصیل خود برای گرفتن درس و الهام می‌داند که به تبع آن، به کندوکاو در ذهن خود و بررسی و مقایسهٔ خاطرات مثبت و منفی خود از استادانی می‌پردازد که معماران اصلی یا اصلی‌تر ساختار ذهنی وی بوده‌اند، یا برعکس، تأثیرهایی بد و رماننده داشته و چه بسا موجب تغییر مسیر کار و زندگی افراد بسیاری همچون وی شده‌اند.

کتاب در ۱۲ بخش تنظیم شده است و هر بخش آن به برهه‌ای از زندگی تحصیلی و حرفه‌ای نگارنده می‌پردازد؛ دوران تحصیلی ابتدایی و متوسطه، دوران دانشجویی در دانشگاه شیراز، انتقال اجباری به دانشگاه اصفهان و مقایسهٔ فضای بین دودانشگاه، خدمت نظام وظیفه، اولین تجربه شغلی در مؤسسات «انتشارات فرانکلین» و شروع تحصیل در دورهٔ کارشناسی ارشد، منحل شدن مؤسسهٔ فرانکلین و راهی شدن به انگلستان برای تحصیل در دورهٔ دکترا، بازگشت و شروع به کار پژوهشی در «مؤسسهٔ تحقیقات» کار در «دانش‌نامهٔ جهان اسلام» و ...

آذرنگ در مقدمهٔ کتاب (نکته‌ای چند با خوانندگان) یادآور می‌شود که قصد خاطره‌گویی و سرگذشت‌نویسی ندارند، لیکن گویا ماهیت کتاب و محتوای آن، حکایت از احوال شخصی و رویدادهای زندگی او دارد که هم خواننده را مختصری با شرایط زمان زندگی ایشان آشنا می‌سازد و هم تجربه‌هایی ارزنده و انگیزه‌هایی قوی برای تلاش و پشتکار و راه ندادن ناامیدی به خود در لحظه‌های سخت تحصیل و کار و زندگی در اختیار وی قرار می‌دهد.

## دوستی که معلم بود

آذرنگ یادگیری را به محیط‌های رسمی آموزشی محدود نمی‌داند و برعکس آموزش ضمنی و غیررسمی را گاه بر آموزش رسمی کلاسی ارجح می‌داند. شاید بتوان اولین معلم تأثیرگذار بر وی را نیز دوستی به نام حبیب دانست که از وی نکته‌هایی فراوان به لحاظ اخلاقی و جرئت انتقاد می‌آموزد: «حبیب نخستین معلمی بود که به من یاد داد به سراغ احساس‌های پنهانی درونی‌ام بروم، از آن‌ها دور نشوم، به یاری قالب‌های مناسبی که به آن‌ها کلمه می‌گویند، بیرونشان بکشم و به خودم و دیگری، دست‌کم به دوستی نزدیک، نشان دهم. حبیب به بسیاری چیزها که تحلیل و تعریف نشده، مفروض، مسلم، بدیهی، تردیدناپذیر و گاه تابو می‌انگاشتیم، نزدیک می‌شد، در آن‌ها گاه شک می‌کرد و گاه آنها را به تمسخر می‌گرفت... او نخستین معلم آزادی من بود» (صفحهٔ ۲۵)

## ◀ زمزمهٔ محبت

هنگام سخن گفتن از ویژگی‌های استادان خوب خویش، تنها به تسلط استاد بر مطلب اکتفا نکرده است و در واقع استاد را انتقال دهندهٔ صرف اطلاعات نمی‌داند، بلکه هم‌پایه با آن و شاید بیشتر از آن، بر خصوصیات اخلاقی، احترام متقابل، علاقه‌مندی به کار و علاقه‌مند ساختن مخاطبان، و ... تأکید می‌ورزد. از آن جمله می‌توان به نمونه‌های زیر از صفحات متفاوت کتاب اشاره کرد:

«رفتارهای آرام، انتقال موفق مطالب، کلاس دور از تنش، مرتب و صلح‌آمیز (صفحهٔ ۱۶)، تشویق‌های گرم (صفحهٔ ۲۰)، ادب و مهربانی و آرامش (صفحهٔ ۲۸)، علاقه به درس و تدریس، جدیت، شناخت علاقه‌ها و گرایش‌های دانشجویان (صفحهٔ ۳۲)، عشق به کار و پشتکار (صفحهٔ ۳۴)، تسلط بر مطلب مورد تدریس (صفحهٔ ۳۹ و صفحهٔ ۹۲)، راست‌گویی، دوری از تظاهر و اقرار به نادانسته‌ها، دعوت به شک و درنگ و دقت‌ورزی و بازنگری در دانسته‌های و فرض‌ها (صفحهٔ ۵۹)، جلب کردن توجه دانشجویان، علاقه‌مند ساختنشان به موضوع و تأثیرگذاری (صفحهٔ ۶۹)، استدلال عالمانه، دموکرات منشئی و انتقادشنوی (صفحهٔ ۹۲)، ذهن علمی و دقیق، همراهی، مسئولیت‌پذیری، نظم (صفحهٔ ۹۹)، وقت‌شناسی، برنامه‌ریزی و محاسبهٔ زمان (صفحهٔ ۱۰۷).

## ◀ معلم، امانه درون کلاس

و درجایی دیگر می‌خوانیم: استادان را نمی‌توان به آموزش‌گران رسمی محدود کرد. از میان دوستان، هم‌درسان، همکاران، مدیران، کتاب‌داران و الهام‌بخشان نیز کسانی بودند که تأثیرهای آن‌ها گاه به اندازهٔ معلمان و گاه بسی بیش از شمار بسیاری از آنان بوده است... کار، انواع نوشتار، و رفتن با آن‌ها، و خودآموزی به یاری آن‌ها، گاه استادکاران بهتری هستند... «استاد را نمی‌توان به عامل تأثیرگذار خاصی منحصر کرد، اگر چه هیچ تأثیری جای هم‌سخنی، دم گرم و ساحت حضور را نمی‌گیرد.» (صفحهٔ ۶)

## ◀ و نکتهٔ پایان بخش کتاب

نسبت وارونه میان خیال پرواز یا آرزوی پرواز با بال پرواز، دغدغهٔ همهٔ استادانی بود که سخت دوستشان داشتیم و خوش خیالانه می‌انگاشتم دغدغهٔ من نخواهد شد (صفحهٔ ۱۶۵)

## ◀ آن چه خوبان همه دارند ...

کنجکاوی‌ها و علاقه‌هایشان آشنا می‌شد و مباحث را به سرعت با کنجکاوی‌ها و علاقه‌های شناخته شدهٔ دانشجویانش انطباق می‌داد (صفحهٔ ۱۵۶).

پروفسور سلی در برقراری رشته‌های پیوند میان دانشجویان بسیار کار کشته بود. او هرگاه احساس می‌کرد دانشجویی آمادهٔ پرواز مستقل است، هرچه امکان و توان داشت، به خدمت او می‌گرفت. به نظر می‌رسید که بیشترین لذت او در زندگی، اگر نگوییم هدف نهایی او، پرواز دادن دانشجویان در آسمان‌هایی بود که خود دانشجویان برمی‌گزیدند. پرواز که آغاز می‌شد، او سرایاچشم و شوق بود و پرواز که انجام می‌شد، گویی چشمه‌های عرق لذت در او تراوش می‌کرد، قطره‌های عرق از پیشانی و گونه و گردنش سرازیر می‌شد و لبخندش به سان‌هاله‌ای همهٔ چهره‌اش را فرا می‌گرفت... از هیچ‌گونه راهنمایی و همکاری دریغ نمی‌ورزید. سادگی، صمیمیت، برداشتن مانع‌های سر راه ارتباط‌های علمی-فرهنگی، دقت، مسئولیت، مهربانی، واقع‌بینی، جدیتی در کار می‌بست، از محتوای درس‌هایی که می‌گفت آموزنده‌تر بود (صفحهٔ ۱۵۷).

این معرفی مختصر را با نقل قول‌های آذرنگ در خصوص استادی به پایان می‌برم که نویسنده خود حدود چهار صفحه از کتابش را به بحث دربارهٔ ویژگی‌ها و شایستگی‌های وی اختصاص داده است؛ پروفسور سلی اسپنسر. شاید بتوان به نوعی تمامی ویژگی‌های استادان خوب را در وجود همین استاد خلاصه نمود:

حقیقت آنکه پروفسور سلی را از همان آغاز تدریسش زیر ذره‌بین تحلیل و نقد برده بودم و می‌خواستم بدانم اگر نقص و عیبی در او هست، چیست و علت آن چه می‌تواند باشد. سه دوره در سه درس شاگرد او بودم و نکته‌ای نیافتم که بتوانم آن را عیبی یا نقصی بنامم. پروفسور سلی به مباحث درس‌هایش تسلط کامل داشت، در قدرت بیان و در توانایی‌اش در طرح مطالب، جلب کردن توجه و علاقهٔ دانشجویان، تبدیل کردن مسائل آنان، تحلیل و نقد مباحث و درگیر کردن ذهن مخاطبان خود با اساسی‌ترین نکات بحث، جای تردید نبود. او دانشجویانش را دوست داشت. با ویژگی‌ها و

